



مهاجرت

فهرست

- ۳..... مهاجرت در چشم‌انداز تاریخ / محمود صدری
- ۸..... تأثیرات اجتماعی و اقتصادی فرار مغزها / مهدی نوربخش
- ۱۳..... مهاجرت و ذخیره‌ی سرمایه‌ی انسانی / هادی کحال‌زاده
- ۱۷..... مهاجرت / صلاح‌الدین خدیو
- ۲۲..... مهاجرت / مقصود فراستخواه
- ۳۰..... انسان، مهاجرت و «پرتاب‌شدگی مضاعف» / احسان ابراهیمی
- ۳۴..... مهاجرت / آرزو بریدفاتحی
- ۳۶..... مهاجرت / وحید رحیمی

مهاجرت در چشم انداز تاریخ

* محمود صدری
جامعه شناس و
استاد دانشگاه تگزاس



از سرگردانی دائمی به سکنا دائمی

انسان‌ها بیش از نود درصد حیاتشان روی کره زمین را، در قالب گروه‌های «شکارچی-گردآور» در حرکت دائمی و بدون وقفه از موضعی به موضع دیگر گذرانده‌اند و این سرگردانی گونه‌ای ورزیدگی ذاتی برای آن‌ها ایجاد کرده که هنوز آثار آن را در حیات ایلات مهاجر فصلی (مانند بختیاری و قشقایی) و نیز نزد دوندگان ماراتون و سایر ورزش‌های مقاومتی مشاهده می‌کنیم.

از حدود ۱۲ هزار سال قبل در نقاطی مانند خاورمیانه، مصر، هند و چین (و اغلب در حاشیه‌ی رودخانه‌ها) اهلی کردن گیاهان و حیوانات وحشی (کشاورزی و دامداری)، که به انقلاب کشاورزی یا انقلاب نوسنگی نیز مشهور است، این فرصت را ایجاد کرد که ابتدا دهات و سپس (به فاصله‌ی شش هزار سال) شهرها پدید آیند.

با این تغییر بنیادین در «فناوری امرار معاش»^۱ سکنا در یک منطقه برای نخستین بار در تاریخ گونه‌ی بشر ممکن شد و ما به آن خو گرفتیم. این تحول تاریخی و فرهنگ‌ساز «تمدن» بشری را ممکن ساخت.

از مهاجرت اجباری به مهاجرت اختیاری

در عرض ۶۰۰۰ سال گذشته، گروه‌های انسانی علاقه‌ی چندانی به تغییر مکان خویش نشان نداده‌اند. تنها بحران‌های حاد موجب کوچ و مهاجرت گروه‌های انسانی شده است. بحران‌هایی مانند قحطی ناشی از تغییر شرایط اقلیمی یا سیاسی، اسارت یا تبعید دسته‌جمعی، یا فرار از هجوم قریب‌الوقوع خارجی.

1. "Subsistence technology" in: Nolan, Patrick and Gerhard Lenski. "Human Societies: an Introduction to Macrosociology", Oxford University Press, 2010.

به عبارت دیگر، در دوران باستان و میانه، مهاجرت جمعی تنها بر اثر فشار خارجی و در نتیجه‌ی تهدید جانی ظاهر می‌شد: مهاجرت از روی اجبار و هراس.

با شروع انقلاب صنعتی، نیاز صنایع مدرن به کار انباشته و منظم، و در نتیجه شهرنشینی جدید، برای نخستین بار شاهد گونه‌ی نوینی از مهاجرت هستیم. میلیون‌ها نفر از مناطق حاشیه‌ای اروپا و نیز آسیای دور به شهرهای صنعتی واقع در کشورهای سرمایه‌داری اروپا مهاجرت می‌کنند؛ با این اشتیاق که زندگی اقتصادی و اجتماعی بهتری داشته باشند: مهاجرت از سر اراده و امید..

واقعیت‌ها و قصه‌های مهاجران ابتدای عصر صنعتی

با این همه، نخستین مهاجران به شهرهای صنعتی اروپا و آمریکا گروه‌های فقیر و روستائی بودند و فرهنگ‌های میزبان این مهاجران، که برای بار نخست این تعداد خارجی را در میان خویش می‌دیدند، به تازه‌واردان با تردید نظر می‌کردند. این بدبینی‌ها پربیراه هم نبودند. گروه‌های مهاجر طبیعتاً در برابر دشواری‌هایی مانند فقر و جرائم ناشی از آن، فروپاشی خانواده، و بیگانگی اجتماعی، آسیب‌پذیرتر بودند. برچسب‌های قومی و پیش‌داوری‌های نژادی نیز واقعیت‌های دشوار حیات مهاجرین را دشوارتر می‌کند.

مطالعات مهاجرت در عصر جدید

یکی از ریشه‌های اصلی جامعه‌شناسی، شناختن و حل مسائل اجتماعی پیش‌آمده از سوی مهاجران بوده است. نخستین دپارتمان جامعه‌شناسی جهان در دانشگاه شهری مهاجرپذیر (شیکاگو) تشکیل شد و مأموریت آن، شناختن شهر و مناطق مهاجرتی آسیب‌پذیر و خطرخیز آن بود. بنیان‌گذار این مکتب (جامعه‌شناسی شهری) دانشگاه شیکاگو، رابرت پارک، و شاگردان نسل اول او، جامعه‌شناس مبرز مسائل اجتماعی مهاجران (از قبیل دبیلو آبی تامس، فلورین زنانیکی، علیجاه اندرسن، هاروی زوربا، فردریک تراشر، لوییس ویرث، و دونالد کرسی)^۲ بودند.

2. Nels Anderson, *The Hobo, The Sociology of the Homeless Man*, Chicago: The University of Chicago Press, 1923.

Robert Park, *The City: Suggestions for Investigation of Human Behavior in the Urban Environment*, Chicago: The University of Chicago Press, 1925.

W. I Thomas and Florian Znaniecki, *The Polish Peasant in Europe and America*, Chicago: The University of Chicago Press, 1918-20.

Fredric Thrasher, *The Gang: A Study of 1/313 Gangs in Chicago*, Chicago: The University of Chicago Press, 1927.

Luis Wirth, *The Ghetto*, Chicago: The University of Chicago Press, 1928.

Harvey Zorbaugh, *The Gold Coast and the Slum*, Chicago: The University of Chicago Press, 1929.

خانم جین آدامز^۳، واضع رشته‌ی مددکاری اجتماعی نیز با این حلقه‌ی دانشگاهی همکاری فکری و عملی داشت. هدف این نسل از جامعه‌شناسان، یافتن راهی برای جذب و همگون کردن موج‌های پی‌درپی مهاجران بود.

اصطلاح مشهور «آسیمیلاسیون» برای این فرآیند جذب و همگون کردن مهاجران^۴، در میان این جامعه‌شناسان و کنشگران معمول بود که رابرت پارک آن را ضرب زده بود. مطالعات این محققان و نسل‌های بعد از آن‌ها در مورد مهاجرت، مفاهیمی مانند «مهاجرت-بازگشت»، «مهاجرت زنجیره‌ای»، «محفظه‌های مهاجرتی»^۵ و غیره را پدید آورد.

چهره‌ی جدید مهاجرت: «فرا-مهاجر» کیست؟

گام‌های سریع و بلندی در انقلاب در وسایل انتقال جمعی (کشتی بخار، راه‌آهن، اتوبوس، و به‌ویژه هواپیما) و وسایل ارتباط جمعی (روزنامه، تلگراف، تلفن، رادیو، تلویزیون و به‌ویژه کامپیوتر) سرانجام سبب شد مهاجرت نخبگان و متخصصان برای یادگیری، کاریابی، و کارسازی، سهولت و سرعت بیشتری یابد. این مهاجران، برعکس پیشینیانشان، قصد یا نیازی برای جذب یا همگون شدن در جوامع میزبان، یا اصراری برای بازگشت همیشگی نداشتند. با وجود وسایل انتقال و ارتباط جدید می‌توانستند هم فرهنگ بومی خود را حفظ کنند و هم از مواهب فرهنگ میزبان استفاده نمایند. فاصله‌ی خانه‌ی پدری و محل کار مدرن، دیگر به لحاظ بُعد مکان و بها و طول سفر، به قدری پایین آمده بود که امکان «ذو حیاتین» شدن فرهنگی^۶ را به افراد می‌داد. در این بزنگاه بود که در اواخر قرن گذشته، مفهوم «فرا-مهاجرت» ضرب زده شد. «فرا-مهاجر»^۷ کسی است که در آن واحد، مشارکت تمام در فرهنگ بومی و فرهنگ و نه تنها بدون لکنت به هر دو زبان سخن می‌گوید، بلکه مسلط و سوار بر دو فرهنگ (یا چند فرهنگ) است. برای تقریب این مفهوم به ذهن، از دو مثال طنزآلود رایج در میان جوامع فرامهاجرتی سود می‌جویم:

3. James Addams

4. "Assimilation"

5. "return migration," "chain migration," "ethnic enclaves"

6. "Culturally amphibian"

7. " Transmigrant"

«فضا نورد»^۸: در میان جامعه‌ی چینی-آمریکائی، به بازرگانان و متخصصانی گفته می‌شود که بخش مهمی از هفته‌ی کاریشان در اوج ۳۹ هزار پایی میان چین و آمریکا می‌گذرد.

«لاک پشت دریایی»^۹: اصطلاحی است که نزد اقلیت هندی-آمریکائی، به متخصصانی گفته می‌شود که-مانند لاک پشت آبی- از زادگاه خویش دور می‌شوند، گرد جهان می‌گردند، و در نهایت برای جفت‌گیری به ساحل‌های بومی خویش بازمی‌گردند. سبب این تشبیه، این است که بسیاری از این مهاجران موفق، برای ازدواج به طریق سنتی و معمولاً با صلاح‌دید خانواده، به هند بازمی‌گردند.

این اصطلاحات می‌رسانند که «فرا-مهاجران» نیازی به همگون شدن، یا تحلیل رفتن در جامعه‌ی میزبان (یا به اصطلاح، «آسیمیلیسیون») ندارند. جامعه‌شناسان به جای آن مفهوم، کلمه‌ای درخور این مهاجران زمان ما یافته‌اند: دربرگرفتن فرهنگ جدید (اینکورپوریشن)^{۱۰}.

بازگشت مهاجرت‌های بحران-زاد

هرچند که در ۲۰۰ سال گذشته، اکثر مهاجرت‌ها برای نیل به حیات اقتصادی و اجتماعی بهتر در جوامع مهاجرپذیر بوده، هرگز نباید از یاد برد که مهاجرت‌های اجباری، به طریق جهان ماقبل مدرن نیز به طور ادواری ادامه داشته‌اند. در جهان معاصر، گروه‌های بسیاری (ارمنی‌ها در عثمانی، تاتارها در شوروی و غیره) به زور نقل مکان داده شدند. همچنین هراس از نسل‌کشی و فشار نظامی، گروه‌های بسیاری را ناچار به نقل مکان نموده است (آخرین نمونه‌های این پدیده را نزد اقلیت روهینگا در میانمار و کوچ اجباری آن‌ها به بنگلادش می‌بینیم). در سطح گسترده‌تر و سازمان‌یافته‌تر، سرمایه‌داری جهانی در نقاط دورافتاده و بی‌قانون دست به استثمار گسترده‌ی منابع طبیعی می‌زند و بسیاری را بی‌زمین، بی‌آب، و بی‌خانمان می‌کند و برای آن‌ها راهی جز مرگ یا مهاجرت باقی نمی‌گذارد.

8. "Astronauts"

9. "Sea Turtles"

10. "Incorporation"

جنگ‌های منطقه‌ای، با مشارکت یا سکوت قدرت‌های جهانی، نیز جمع بسیاری را بی‌خانمان می‌کند و به سوی مهاجرت‌های پرخطر سوق می‌دهد. از جامعه‌شناسانی که به تفصیل به این موضوع پرداخته، جامعه‌شناس هلندی‌الاصل، خانم سسکیا ساسن^{۱۱} است.

سخن آخر

نژادی هستیم که از خانه‌به‌دوشی دوست‌هزارساله و با دگرگونی فناوری معاش، به سکونت ده‌هزارساله رسیده‌ایم. از این مدت هم اکثر زندگی‌مان در دوران باستان و میانه را در یک محیط و یک محله سپری کرده‌ایم. تنها بحران‌هایی چون ترس از قحطی و مرگ به ترک یار و دیارمان واداشته‌اند. انقلاب دیگری در فناوری معاش (توان استفاده از منابع بی‌جان برای تأمین انرژی) نسل بشر را به دوران نوآوری‌های شتابنده و رفاه و آزادی عصر صنعتی رسانده. برای نخستین بار، مهاجرت تبدیل به امری ارادی شده، و برای نخستین بار، مهاجر امکان حفظ فرهنگ بومی در کنار فرهنگ میزبان خویش را یافته است. برای نخستین بار، به راستی امکان «شهروند جهانی» شدن دست داده. در کنار این همه امید، دغدغه‌ی جنگ، و تنزل زیست‌محیط در سطوحی بی‌سابقه، و چشم‌انداز هراسناک مهاجرت‌های بحرانی و اجباری دیگر، نیز دوباره نمایان شده است.^{۱۲}

نگارنده در سال ۲۰۰۵ کتابی درسی در زمینه‌ی مهاجرت منتشر کرده است.

11. Saskia Sassen

۱۲. مقاله‌ی مختصر بر اساس کتابی درسی است که مؤلف مدتی قبل منتشر کرده است.

"Migration, Globalization, and Ethnic Relations: An Interdisciplinary Approach", edited volume, 2003, New Jersey, Prentice Hall Publications, co-editor: Mohsen Mobasher.

تأثیرات اجتماعی و اقتصادی فرار مغزها



* مهدی نوربخش

استاد امور بین‌الملل و تجارت در دانشگاه علم و صنعت هریسبورگ

فرار مغزها (Brain Drain)، به از دست دادن سرمایه‌های انسانی (Human Capital Flight) نیز تفسیر شده است. فرار سرمایه‌های انسانی به معنی این است که افرادی که درون یک جامعه برای خود تخصصی فراهم آوردند، از کشوری که قابلیت پذیرش این تخصص را ندارد، به جوامعی می‌روند که از این سرمایه‌ی انسانی به‌دست‌آمده استقبال کند. این سرمایه‌های انسانی، شامل مهارت‌هایی است که پزشکان، مهندسان، صاحبان مشاغل و دانشمندان کسب می‌نمایند. این‌گونه سرمایه‌های اجتماعی در مهاجرت، از کشورهایی که کم‌توسعه یا در حال توسعه‌ی اقتصادی و سیاسی هستند، به کشورهای توسعه‌یافته انتقال می‌یابند. در تحقیقاتی که درباره‌ی این پدیده‌ی اجتماعی (فرار مغزها) انجام گرفته، از مزایای اقتصادی یا آزادی عمل برای انتخاب یک کشور یا بالابردن شرایط زندگی برای مهاجران یاد شده است. بسیاری از کشورهای توسعه‌یافته، برای کمپانی‌های صنعتی و تولیدی خود، شرایطی قائل می‌شوند که از این‌گونه مهاجرت استقبال نمایند و بر حجم نیروی کار تخصصی خود اضافه کنند.

با شیوع پندمیک کوید ۱۹ در سال ۲۰۲۰ میلادی، مدتی مهاجرت در سراسر دنیا تقلیل یافت؛ اما مهاجرت در طول دو دهه‌ی گذشته به‌شدت افزایش پیدا کرده است.

سازمان ملل متحد گزارش می‌دهد که تعداد مهاجران در دنیا تا سال ۲۰۲۰ به ۲۸۱ میلیون نفر در دنیا رسیده است. این تعداد مهاجر، به اندازه‌ی کشوری مثل اندونزی، بزرگ‌ترین کشور مسلمان‌نشین دنیا، است.

در بین سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۰، شمار مهاجران در سراسر دنیا به ۴۸ میلیون رسید. در بین سال‌های ۲۰۱۰ و ۲۰۲۰، بیش از ۶۰ میلیون مهاجر

به جمعیت مهاجران اضافه شد. بخش عظیمی از این مهاجران برای فرصت‌های شغلی یا پیوستن به خانواده‌های خود مهاجرت کرده‌اند. در بین سال‌های ۲۰۰۰ و ۲۰۲۰، بیش از ۱۷ میلیون نفر در دنیا و در کشورهای غربی پناهندگی سیاسی گرفته‌اند. قاره‌ی اروپا تا سال ۲۰۲۰، بیش از ۸۷ میلیون مهاجر پذیرفته است. آمریکای شمالی، که شامل ۲۱ کشور در دنیا می‌شود، بیش از ۵۹ میلیون مهاجر را در همین سال‌ها پذیرا بوده است. آفریقای شمالی و غرب آسیا نیز سومین رتبه را به خود اختصاص داده‌اند و شمار مهاجران در این منطقه به ۵۰ میلیون رسیده است. در سال ۲۰۲۰ تعداد افرادی که در سطح دنیا جابه‌جا و از خانه‌های خود آواره شده‌اند، به ۳۴ میلیون رسیده و این تعداد، دو برابر سال ۲۰۰۰ بوده است. اگر اوضاع به همین شکل ادامه پیدا کند، در آینده شمار مهاجران به شمال آفریقا و غرب آسیا بیشتر از آمریکای شمالی خواهد شد. در ارقام مذکور، اکثر مهاجران از طبقه‌ی متوسط کشورهای مهاجر به کشورهای رشدیافته‌ی اقتصادی و یا در حال رشد مهاجرت نموده‌اند. جذب طبقه‌ی متوسط، تحصیل کرده و متخصص توسط کشورهای توسعه‌یافته، به معنی این است که در این کشورها فرصت‌های اقتصادی ایجاد شده و آن‌ها می‌کوشند که از نیروی کار متخصص بهره‌وری کنند. تا سال ۲۰۲۰ بیش از ۱۷۷ میلیون نفر از کشورهای کم‌توسعه به کشورهای توسعه‌یافته مهاجرت کرده‌اند. در این کشورها مردم از درآمد متوسط برخوردار بوده‌اند. این رقم بیش از ۶۳٪ کل مهاجران بوده است. حدود ۹۰ میلیون نفر از این مهاجران، از کشورهایی با درآمد متوسط، و ۸۷ میلیون نفر از کشورهایی مهاجرت کرده‌اند که درآمد متوسط نسبتاً بالایی وجود داشته است. حدود ۳۷ میلیون مهاجر، یعنی حدود ۱۳٪ از کشورهایی با درآمد پایین به کشورهای توسعه‌یافته مهاجرت کرده‌اند. اگرچه تعداد مهاجران از کشورهای کم‌درآمد بسیار پایین مانده، اما این رقم در بین سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۲۰ گسترش یافته است. بیش از نیمی از کسانی که از کشورهای کم‌درآمد مهاجرت کرده‌اند، در کشورهای توسعه‌یافته پناهندگی گرفته‌اند.

International Migration 2020) در گزارشی توسط سازمان ملل متحد، Highlights United Nations Department of Economic and Social Affairs, Population Division In 2020)، بخشی که مربوط به ارزیابی‌های

اقتصادی و اجتماعی و گزارش در دنیا می‌شود، می‌نویسد: حدود نیمی از مردم مهاجر در مناطق نزدیک به کشورشان زندگی می‌کنند. اروپا بیشترین رقم این مهاجران را به خود اختصاص داده است. ۷۰٪ از مهاجران این قاره از خود اروپا می‌آیند و آفریقائیان دومین رقم از این مهاجران را به خود اختصاص داده‌اند. در مقایسه با اروپا، ۷۸٪ مهاجران از کشورهای آسیای مرکزی و جنوب آسیا، خارج از مناطق خود زندگی می‌کنند. در بین مهاجران، زنان بخش مهمی را به خود اختصاص می‌دهند. آن‌ها عامل تغییرات مهم در دنیا و جوامع مهاجرپذیر هستند. در سال ۲۰۲۰، زنان نیمی از مهاجران را تشکیل داده‌اند.

بعد از گذشت چهار دهه از انقلاب اسلامی، هر سال بر حجم مهاجران از کشور ما افزوده شده است. اگر با شماره‌گذاری بین ۹۰۹۰ و ۰، بالاترین میزان مهاجر را در بین کشورهای دنیا عدد ۹۰۹۰ بدانیم، ایران عدد ۵۰۳۰ را به خود اختصاص می‌دهد. اگر بخواهیم اهمیت این عدد و میزان بالای مهاجر از کشورمان را بدانیم، بعد از ایران، لیبی با عدد ۵۰۴۰ قرار می‌گیرد. امارات ۲۰۲۰، عمان ۱۰۹۰، قطر ۱۰۵۰، کانادا ۱۰۱۰، و استرالیا ۵۰. صندوق بین‌المللی پول (International Monetary Fund) در سال ۱۹۹۹ گزارش داد که ۲۵٪ ایرانیان با مدارک عالی در کشورهای اروپایی زندگی می‌کنند. یکی از دلایل مهم مهاجرت از ایران، به غیر از مشکلات سیاسی، مشکلات اقتصادی بوده است. کشور ما نتوانسته است برای توان انسانی متخصص خود جایگاهی در بازار کار ایجاد کند. در سال ۲۰۲۰ بیش از ۹۰۰ استاد دانشگاه از کشور مهاجرت کرده‌اند. برای بسیاری از ایرانیان، بهترین کشور برای مهاجرت، آمریکا بوده است. طبق گزارشی که سازمان ملل متحد تهیه کرده، بیش از ۳۰٪ ایرانیان مهاجر تا سال ۲۰۱۹ در آمریکا شهروند شده و بقیه بین کانادا و کشورهای اروپایی تقسیم شده‌اند. هر سال بین ۱۵۰ تا ۲۰۰ هزار نفر از ایران مهاجرت می‌کنند.

یکی از دلایل مهم مهاجرت از ایران، به غیر از مشکلات سیاسی، مشکلات اقتصادی بوده است. کشور ما نتوانسته است برای توان انسانی متخصص خود جایگاهی در بازار کار ایجاد کند. در سال ۲۰۲۰ بیش از ۹۰۰ استاد

دانشگاه از کشور مهاجرت کرده‌اند. برای بسیاری از ایرانیان، بهترین کشور برای مهاجرت، آمریکا بوده است. طبق گزارشی که سازمان ملل متحد تهیه کرده، بیش از ۳۰٪ ایرانیان مهاجر تا سال ۲۰۱۹ در آمریکا شهروند شده و بقیه بین کانادا و کشورهای اروپایی تقسیم شده‌اند. هر سال بین ۱۵۰ تا ۲۰۰ هزار نفر از ایران مهاجرت می‌کنند.

مهاجرت افراد متخصص از ایران هزینه‌ی اقتصادی بسیار بالایی برای کشور ما داشته است. در سال ۲۰۱۴ میلادی، وزیر علوم، رضا فرجی‌دانا، حدس زده بود که این هزینه بیش از ۱۵۰ میلیارد دلار برای ایران تخمین زده شده است. بانک جهانی بعداً نوشت که سالانه ضرر فرار مغزها برای ایران ۵۰ میلیارد دلار بوده است. این رقم با میزان فروش نفت کشور ما مقایسه شده. مجله‌ی اکونومیست گزارش می‌دهد که بین سال‌های ۲۰۰۷ تا ۲۰۱۲، ۹۶٪ از اختراعات ایرانی‌ها، توسط جامعه‌ی ایرانی شهروند کشورهای غربی گزارش شده است. گزارش‌های دیگری روشن می‌کند که در سال ۲۰۱۹، ۶۰٪ مهاجران ایرانی در آمریکا یک لیسانس دارند و ۳۰٪ به مدارک بالاتری دست پیدا کرده‌اند. در همین سال، میزان درآمد سالانه‌ی یک ایرانی در آمریکا، به طور متوسط \$۷۹۰۰۰ بوده که بیشتر از درآمد سالانه‌ی \$۶۶۰۰۰ یک شهروند خود آمریکاست. در آلمان، در سال ۲۰۱۸، بیش از ۴۷٪ ایرانیانی که پناهندگی گرفته‌اند، مدارک عالی‌ی دانشگاهی داشته‌اند. در بین مهاجران ایرانی به آمریکا، ۹۰٪ ایرانیانی که به عنوان دانشجوی برای کسب مدارک عالی به این کشور آمده بودند، حاضر شدند که بعد از انقلاب و سال‌های ۱۹۷۹ برای کار به کشور برگردند. در حالی که در سال ۲۰۱۷، کمتر از ۸٪ دانشجویانی که تحصیلات دکتری خود را تمام کرده بودند، حاضر به برگشت به کشور شده‌اند. اگرچه در گذشته بیشتر مهاجران، متخصصان ایرانی بوده‌اند، اما دانشگاه استفورد تخمین زده است که تا سال ۲۰۴۰، ۱۳۰ هزار دانشجوی در دانشگاه‌های آمریکا تحصیل خواهند کرد.

خود دانشگاه استنفورد، که مبدای برای ایرانیان است، پیش‌بینی می‌کند که اکثر آن‌ها بعد از اتمام تحصیل در آمریکا خواهند ماند.

بحث دیگری که در مورد مهاجرت شده است، در چهارچوب مهاجرت به

عنوان «فرار مغزها» نیست. بسیاری از کشورهایی که می‌خواهند اقتصادشان را پویا کنند، برای دانشجویان ممتاز خود برنامه‌ریزی می‌کنند که برای تحصیلات عالی به کشورهای توسعه‌یافته و صنعتی بروند تا بتوانند در زمان برگشت، به اقتصاد کشور خود کمک رسانند. این گونه کشورها با توسعه‌ی تدریجی و کارآمد اقتصادی، به بازار کار خود سامان می‌دهند و زمینه را برای تحقیق در بخش‌های مختلف اقتصاد، خصوصاً در محافل دانشگاهی، باز می‌کنند. اقتصاد پویا و کارآمد، زمانی که بتواند بازار کار ایجاد نماید و خصوصاً زمینه‌هایی برای شکوفایی علمی نخبگان کشور پدید آورد، با مشکل مهاجرت، به شکلی که جامعه‌ی ما با آن روبه‌روست، روبه‌رو نخواهد بود. مهاجرت برای کسب دانش و سرمایه‌ی انسانی و حتی ارسال پول به کشور در بقیه‌ی دنیا بسیار مطلوب به نظر می‌رسد.

کشور ما در موضوع مهاجرت و فرار مغزها با مشکلات عدیده‌ای روبه‌روست. مغزهایی که باید در درون کشور به کار گرفته شوند، رها می‌شوند. کشور در گذشته و حال، ضررهای بزرگی را در این باره متحمل شده. فرار مغزها، یعنی فرار بخش مولد اقتصادی یک کشور. اگر اقتصاد کشوری پویا نشد و رفاه نسبی برای همه‌ی بخش‌های جامعه ایجاد نشد، کشور با فقر روبه‌رو می‌شود. روان‌شناسان صنعتی اعتقاد دارند که فقر در جامعه، اشتیاق مردم را به کار و تولید از بین می‌برد. در جامعه‌ی فقیر همچنین اختلافات طبقاتی فاحش شکل می‌گیرند و این به معنی این است که امنیت اجتماعی در آن جامعه با چالش روبه‌رو می‌شود. کشور ما در این زمینه‌ها بسیار ضربه‌پذیر شده است و اگر فکری اساسی در این چهارچوب‌ها نشود، مشکلات اجتماعی می‌تواند زمینه را برای فروپاشی اجتماعی هموار کند.

مهاجرت و ذخیره‌ی سرمایه‌ی انسانی



* هادی کحالزاده
پژوهشگر سیاست‌گذاری اجتماعی
در دانشگاه براندایز آمریکا

در سال‌های اخیر، به صورت مکرر، نگرانی به‌حق مقامات کشور در خصوص اهمیت حفظ جمعیت جوان کشور و حفظ رشد بالای جمعیت را شنیده‌ایم. آنچه که در ادبیات توسعه نیز از آن به پنجره‌ی جمعیتی (demographic dividend) یاد می‌گردد و از مهم‌ترین فرصت‌ها برای توسعه‌ی کشورهای جویای توسعه شناخته می‌شود. در مقام عمل اما نه تنها سیاست ملی مؤثر و مشخصی برای حفظ کمیّت و کیفیت ساختار جمعیتی کشور - یعنی ذخیره‌ی سرمایه‌ی انسانی کشور - وجود ندارد، بلکه شرایط اقتصادی و سیاسی و اجتماعی کشور به سمت تخریب ظرفیت و ذخیره‌ی سرمایه‌ی انسانی حرکت می‌کند. به عبارتی، در فقدان سیاست روشن اجتماعی، نه تنها رشد جمعیتی کشور به یک‌چهارم دهه‌ی ۶۰ سقوط کرده، بلکه شاهد خروج هر چه بیشتر نیروی انسانی در دو دهه‌ی اخیر بوده‌ایم.

بر اساس مطالعه‌ای که اخیراً دانشگاه استنفورد انجام داد، در حال حاضر بالغ بر ۱۳۰ هزار دانشجوی ایرانی در دانشگاه‌های خارج از کشور به تحصیل مشغول هستند. با توجه به این که عمده‌ی این دانشجویان در مقاطع کارشناسی ارشد و دکترا به تحصیل مشغول‌اند، می‌توان پیش‌بینی کرد که در سال‌های اخیر، سالیانه بین ۳۰ تا ۳۵ هزار نیروی تحصیل‌کرده‌ی کشور صرفاً برای تحصیل از کشور خارج می‌شوند.

بر خلاف سال‌های دهه‌ی ۵۰، که بیش از ۹۰ درصد دانشجویان ایرانی دانشگاه‌های خارجی به کشور بازمی‌گشتند، تحقیقات متعددی نشان می‌دهد که ۹۰ درصد این دانشجویان دیگر به کشور بازمی‌گردند.

به عبارت دیگر سالیانه بین ۲۵ تا ۳۰ هزار نیروی تحصیل کرده‌ی جوان، ایران را ترک می‌کنند.

در مقایسه با سال‌های میانه‌ی دهه‌ی ۶۰، هم پایداری نهاد خانواده به یک‌سوم آن دوره رسیده و هم متوسط سن ازدواج ۵ سال افزایش یافته است. متوسط سن ازدواج در دهه‌ی ۶۰، مردان (۲۴ سال) و زنان (۲۰ سال) بوده؛ در حالی که در سال ۱۳۹۸، مردان به طور متوسط در ۳۰ سالگی و زنان در ۲۵ سالگی ازدواج کرده‌اند. نرخ زاد و ولد هم تقریباً به یک‌چهارم این نرخ در دهه‌ی ۶۰ رسیده است. بنا بر این، نه تنها ارتقاء کمی جمعیت کشور امر دشواری است، بلکه حفظ توان کیفی جمعیت کنونی، یعنی حفظ ذخیره‌ی سرمایه‌ی انسانی کشور، نیز در دستور کار قرار ندارد. خروج سرمایه‌ی اقتصادی از کشور نیز بخش دیگری از این تصویر کلان را وضوح می‌بخشد. بنا به برآورد بانک مرکزی ایران، طی ۱۶ سال گذشته، سالیانه ۲۰ میلیارد دلار ارز از کشور خارج شده است. در مقایسه با توافق ۲۵ ساله با چین، که گفته می‌شود ایران خواهان جذب سرمایه‌گذاری ۲۵۰ میلیارد دلاری چین طی یک بازه‌ی ۲۵ ساله در ایران است، طی ۱۶ سال، ما ۳۰۰ میلیارد دلار، یعنی معادل ۲۰ تا ۲۵ درصد منابع ارزی سالیانه‌ی کشور را به صورت خروج سرمایه از کشور از دست داده‌ایم. مقایسه‌ی شکست طرح صدور مجوز اقامت ۵ ساله در قبال سرمایه‌گذاری ۲۵۰ هزار دلاری اتباع خارجی در ایران، و عدم درخواست حتی یک مجوز اقامتی طی یک سال گذشته، با ده‌برابر شدن خرید مسکن ایرانیان در ترکیه طی ۵ سال گذشته، تصویر خروج سرمایه‌های مالی و انسانی را روشن‌تر می‌کند. در حالی که در سال ۲۰۱۷ صرفاً ایرانیان ۷۰۰ واحد مسکونی در ترکیه خریده‌اند، این عدد در سال گذشته به ۷ هزار و ۱۸۹ مورد رسیده و ما در سال گذشته یک میلیارد و ۸۰۰ هزار دلار برای اخذ اقامت در ترکیه صرف کرده‌ایم. ذکر این نکته ضروری است که از سال ۲۰۱۷ تا کنون، به دلیل تحریم‌های اقتصادی، نرخ برابری ارز، ۵ برابر شده و ذخایر ارزی کشور نیز به کمتر از نصف رسیده است.

تخلیه‌ی ذخیره‌ی سرمایه‌های کشور، خصوصاً سرمایه‌ی انسانی، در کنار افت ظرفیت تولید ثروت و جمعیت، چشم‌انداز نگران‌کننده‌ای را از آینده‌ی ایران ایجاد می‌کند. خروج سرمایه‌ی انسانی نه تنها به معنای ازبین‌رفتن

سرمایه‌گذاری دولت‌ها در سرمایه‌ی انسانی، که به معنای افت درآمدهای آتی ناشی از فعالیت‌های این ذخیره‌ی انسانی نیز هست. ازدست‌رفتن این ذخیره به معنای افت توان ابداع و نوآوری نیز هست. این نکته که بیش از ۳۵ درصد نوآوری‌ها و اختراعات در آمریکا توسط دانشمندان مهاجر به این کشور صورت می‌پذیرد، و ۳۰ درصد نظام پزشکی و بهداشتی این کشور متکی بر نیروهای متخصص متولد خارج از این کشور است، اهمیت کیفیت نیروی انسانی مهاجر را در ابداع و نوآوری در اقتصاد نشان می‌دهد. فرار مغزها از جمله یکی از مهمترین ریشه‌های مهارت‌زدایی (de-skilzation) از اقتصادهای جویای توسعه است و می‌تواند باعث شکاف تکنیکی و مهارتی در برخی از حوزه‌ها، همچون انرژی و سلامت، در ایران باشد. به این معنا که نه تنها می‌تواند به خلأ مهارتی منجر شود، بلکه توان بازتولید سرمایه‌های جدید در برخی از حوزه‌های با تکنولوژی بالا را نیز از کشورها سلب کند.

از جمله‌ی خسارات مهم تخلیه‌ی ذخیره‌ی سرمایه‌ی انسانی کشور، ازدست‌رفتن توان کارشناسی نهاد دولت و ناتوانی این نهاد در ارائه‌ی راه‌حل برای بحران‌های مبتلابه است. وضعیتی که نهاد کنونی دولت در یک دهه‌ی گذشته از منظر فقر کارشناسی به آن دچار شده. هرچند نمی‌توان نقش مداخلات سیاسی در حوزه‌های تخصصی و گزینش‌های سلیقه‌ای و غیرکارشناسانه را در وضعیت کنونی ظرفیت کارشناسی دولت نادیده گرفت، اما نمی‌توان به سهم خروج نیروی کارشناس از کشور در وضعیت فعلی نهاد دولت نیز اشاره نکرد. بر اساس برآورد مطالعه‌ی دانشگاه استنفورد، در حال حاضر نزدیک به یک‌صد هزار محقق ایرانی در دانشگاه‌های خارج از ایران به کار مشغول هستند. این برآورد معتقد است که این تعداد، یک‌سوم ظرفیت نیروی انسانی ایران در حوزه‌ی تحقیقاتی است؛ در حالی که عملاً امکان جذب بسیاری از محققان و تحصیل‌کردگان ایرانی خارج کشور، به دلیل عدم وابستگی سیاسی آنان یا عدم احراز صلاحیت آنان، امکان‌پذیر نیست.

دولت آقای رئیسی، چه پیش از تشکیل و چه در نخستین روز تشکیل، به سنت دولت‌های گذشته، به اهمّیت بازگشت ایرانیان خارج کشور اشاره کرد و خود به ایجاد بسترهای حمایتی لازم برای بازگشت ایرانیان خارج کشور

متعهد دانسته است. آقای رئیسی دو بار، با تأکید بر اهمّیت این بخش از جامعه‌ی ایران، از آنان برای بازگشت به کشور و سرمایه‌گذاری در ایران دعوت کرد. هرچند مشخص نیست که آیا دولت آقای رئیسی برنامه و سیاست مشخصی در این زمینه دارد یا نه؟ و به صورت کلی‌تر، چه برنامه‌ای برای حفظ و ارتقاء ذخیره‌ی سرمایه‌ی انسانی ایران خواهد داشت؟

لازمه‌ی تدوین هر گونه سیاستی در این زمینه، درک ریشه‌ها و زمینه‌های خروج این سرمایه است. از تفاوت سبک زندگی، تا احساس محرومیت نسبی نسل جوان و برآوردی که آنان از هزینه‌ی فرصت جوانی خود در ایران، نسبت به بیرون از آن، دارند، تا چشم‌اندازی که برای آینده‌ی خود متصور هستند، از جمله‌ی عواملی است که نه تنها به افت کمی جمعیت ایران منجر شده، بلکه باعث تخلیه‌ی ذخیره‌ی انسانی کشور شده است. به عبارتی، ذخیره‌های سرمایه‌ی کشور، به عنوان مهم‌ترین عامل جهش اقتصادی و تولید ملی، به دلیل از دست رفتن توان تولید ثروت و ناامیدی از اثربخشی خود، در حال خروج از کشور هستند. ذخیره‌ای که به برکت درآمدهای نفتی و تلاش دولت‌های پس از انقلاب به سطح قابل‌اتکایی در دو دهه‌ی اخیر رسیده است، اکنون به واسطه‌ی بحران اقتصادی یک دهه‌ی گذشته، تنگ‌نظری‌ها و بی‌تدبیری‌ها، در حال تخلیه‌شدن است. درک این زمینه‌ها و توجه به اهمّیت ذخیره‌ی سرمایه‌ی انسانی به عنوان کلیدی‌ترین عنصر آینده‌ساز کشور، می‌تواند زمینه‌ی تدبیر سیاست‌های مؤثری را برای کاهش این خروج و ارتقاء ظرفیت کنونی سرمایه‌ی انسانی پدید آورد. با اتخاذ تدابیر درست می‌توان پدیده‌ی فرار مغزها (brain drain) را به چرخش یا بازگشت مغزها (brain circulation) تبدیل کرد. لازمه‌ی چنین اقدامی، درک اهمّیت نقش ذخیره‌ی سرمایه‌ی انسانی کشور در سرنوشت ایران و اقدام عاجل برای مدیریت آن است.

مهاجرت



* صلاح‌الدین خدیو
روزنامه نگار

تا کوچ هست، کوچ می‌کنم
تا آتش هست، می‌سوزم
تا آب هست، غرق می‌شوم
تا چاقو هست، قربانی می‌شوم
تا خاک هست، بی‌وطنم
تا کوه هست، سقوط می‌کنم
تا طناب دار هست، حلق‌آویز می‌شوم.
من پیش از موسی، آواره بوده‌ام
من پیش از عیسی، مصلوب شده‌ام
من پیش از قریش، زنده به گورم کرده‌اند
من پیش از حسین، سرم را بریده‌اند

اشعار بالا بخشی از دیوان شیرکو بی‌کس شاعر معروف کرد است که از سویدای دل، داغ کوچ و آوارگی را فریاد می‌زند. شیرکو، شیر آهنکوه مرد شعر کردی، پس از سال‌ها اقامت در کوه‌های کردستان و هم‌سنگری با مبارزین کرد، در اواسط دهه‌ی هشتاد میلادی راهی مهاجرت شد و در سوئد رحل اقامت افکند. کوتاه‌زمانی بعد، به واسطه‌ی ترجمه‌ی اشعارش، که اکنون تقریباً به همه‌ی زبان‌های زنده‌ی دنیا در دسترس‌اند، جایزه‌ی بین‌المللی معتبری دریافت کرد و عنوان همشهری افتخاری از سوی انجمن شهر فلورانس ایتالیا به او تعلق گرفت.

وی که با قهر و اجبار از زادگاهش سلیمانیه رانده شده بود، با قدر و احترام به یک همشهری فلورانسی تبدیل شد.

امپراطور شعر کردی اما در غربت غرب و با وجود تحسین جنبه‌های مثبت تمدن غرب و مدارا و آزادی موجود در این جوامع، عمیقاً شرقی و کردستانی باقی ماند. این را صرفاً اشعار و مرثیه‌های پر سوز و گدازش برای سرنوشت

غمبار کردها در قرن بیستم گواهی نمی‌دهد؛ بلکه خاطراتش، که بیانگر دیدگاه‌های متوازن و منطقی یک روشنفکر صریح‌اللهجه‌ی شرقی است، هم بر آن مهر تأیید می‌زند. وی قبل از عملیات‌های دهشتناک اَنفال و قتل عام حلبچه، از کردستان رفت؛ اما ماندگارترین سروده‌ها را برای قربانیان بی‌گناه و طبیعت زخمی کردستان، از دور و در غربت پناهندگی، سرود. شوربختانه داستان شیرکو، سرنوشت تمام پناهجویانی نیست که در جستجوی زندگی بهتر، راهی سفرهای دور و دراز و پرمخاطره می‌شوند و خیلی پیش آمده که نرسیده به مقصد، اسیر موج‌های خروشان دریاها و تنگه‌ها می‌گردند. خوش اقبالانی هم که به مقصد می‌رسند، سرگذشت‌هایی متفاوت می‌یابند. برخی مقهور غربت مکان می‌شوند و در پی آن، زمان را هم گم می‌کنند. بعضی هم با وجود فاصله‌ی جغرافیایی، نبض میهن را از دست نمی‌دهند و وطن مألوف، نقطه‌ی عزیمت و تجلی فلسفی ماهیت وجودیشان می‌شود. در اینجا باید میان غربت ذهنی و غربت جسمانی، فصل ممیزی گذاشت.

حضور ذهنی در میهن، به معنای واقع‌گرایی مسئولانه و درک عمیق و دقیق پویه‌های گوناگون اجتماع و کشف منطق تحولات تاریخی آن، امری حتماً درون‌زا است؛ اما این سخن به معنای آن نیست که باشندگان وطن لزوماً از این مزیت مهم برخوردارند.

هستند کسانی که در داخل به سر می‌برند، اما ذهنی زمان‌پریش دارند و گویی هزاران فرسنگ از ارض واقع و تجارب عینی و روزمره‌ی آن به‌دورند. بر عکس هم، کم نیستند کسانی که از دور، وطن و معضلات آن را توصیف

می‌کنند و توصیفشان آن قدر قرین واقعیت است که به تجویز و نسخه‌پیچی‌های درست می‌انجامد. علی‌رغم این استثناها اما می‌توان ادعا کرد که بودن در مکان و حس روزمره‌ی نبض زندگی در معنای انضمامی آن، محرکی است که می‌تواند خیال‌اندیشی را از دام تاریک‌اندیشی برهاند و روزنه‌های بیشتری به سوی واقعیت بگشاید.

به گفته‌ی دیگر، شکاف داخل/خارج، بالقوه مستعد آن است که فرد مهاجر را از اندیشیدن درست و واقع‌بینانه بازدارد. خاصیت غربت است که برخی اخبار که از دور می‌رسند، بازنمایی‌های غول‌آسا می‌یابند و برخی مسائل به‌غایت مهم نیز به آسانی نادیده گرفته می‌شوند. ممکن است گفته شود که از این پس، با وجود اینترنت و تکنولوژی‌های نوین ارتباطی، فاصله‌ی جغرافیایی و غربت مکانی، فاقد معنا می‌شود و از دورترین مکان‌ها می‌توان به شیوه‌ای آنی در جریان تحولات و اخبار جامعه‌ی مبدأ قرار گرفت. این سخن، فارغ از گزاره‌گویی مستتر در آن، تا حدی درست است؛ اما مشروط به اگر و اماهای فراوان! سرعت و کیفیت اطلاع‌رسانی در عصر دیجیتال، قابل مقایسه با دهه‌های گذشته نیست و از این لحاظ، خلأهای مهمی برطرف شده؛ اما وجود فیلترهای سیاسی و ایدئولوژیک، و کمبود سواد رسانه‌ای در میان کاربران و جامعه‌ی هدف، و حجم گسترده‌ی اطلاعات نادرست، جهت‌دار و شبه‌علم، معضلی است که می‌تواند به تولد شکافی دیگر به نام «شکاف فضای مجازی/جامعه‌ی واقعی» بیانجامد. برخی ناظران بدبین، در مقام آسیب‌شناسی وجوه سلبی و حفره‌های اطلاعاتی دنیای سایبری، در کنار پدیده‌ی معروف انفجار علم، از نقیضی به نام انفجار جهل سخن می‌گویند. سرجمع این نابسامانی‌ها و وجوه سلبی فوق، مقوم شکاف پیش‌گفته است. طبعاً هر چه سواد رسانه‌ای مخاطب، کمتر و از مرکز خبر، دورتر باشد، به ژرفا و درازای این شکاف هم افزوده می‌شود. مطابق مدل صورت‌بندی شکاف‌های اجتماعی، برای یک ناظر مهاجر، حالت ایده‌آل آن است که دو شکاف داخل/خارج و دنیای مجازی/واقعی به صورت

مقاطع روی هم قرار بگیرد و سویه‌های منفی یکدیگر را کاهش دهند.

در این صورت، مثلاً می‌توان امیدوار بود که چراغ اینترنت، تاریکی‌های دوری و هجرت جسمانی را روشن کند و با به حاشیه راندن عنصر مکان، زمان را

همچنان بردوام و روزآمد نگه دارد. شوربختانه اما همیشه این‌گونه نیست و ممکن است ناملایمات و تاریک‌اندیشی‌های ناشی از هر دو شکاف پیش‌گفته به صورت متراکم روی هم سوار شوند و با هم‌افزایی، افق دید و بصیرت ملازم آن را کور نمایند. در این وضعیت، غربت ذهنی به غربت جسمی افزوده می‌شود و شبکه‌های اجتماعی و اینترنت، به جای گشودن چشم طرف، وی را در شبکه‌ای از جعل و شانتاژ و اطلاعات ناقص و گزینشی و دستور کارهای رسانه‌ای از قبل تعیین‌شده، به دام می‌اندازند.

آنچه گفته شد، بیشتر حاصل برخی تأملات نظری و تجارب عینی صاحب این قلم در شبکه‌های اجتماعی و مواجهه با کابران گردزبان مقیم خارج است و ادعا نمی‌شود که میزان صحت و حقیقت آن صد درصد است. ممکن است بسته به نوع شبکه‌ی اجتماعی، موضوعیت این مباحث دچار تغییراتی شود. مثلاً ده سال قبل، که فیسبوک فراگیرترین شبکه‌ی اجتماعی محسوب می‌شد و دسترسی به آن در داخل به اندازه‌ی امروز فراگیر نشده بود، دستور کارهای آن عمدتاً از سوی کابران مقیم خارج تعیین می‌شد و درجه‌ی بازنمایی واقع در آن به اندازه‌ی امروز شبکه‌های اجتماعی نبود. حتی فعالان داخل هم تحت تأثیر جبر محیط، بعضاً دچار نوعی اگزوتیسم و همراهی می‌شدند.

در مقابل، زمانی که تلگرام آمد، به عللی چون سهولت کارکرد و ضریب نفوذ گسترده‌ی آن در ایران، وضعیت قبلی تا اندازه‌ی زیادی متعادل شد و سنگینی وزن و تأثیر داخلی‌ها به طرز محسوس بیشتر از فیسبوک بود.

از قدیم گفته‌اند هیچ‌جا وطن آدم نمی‌شود، زندگی در وطنی که «باز هم وطن شده»، با هیچ بهشت مهاجرتی قابل مقایسه نیست و هیچ «شهد ارتباط»ی هم نمی‌تواند شرنگ تلخ غربت را به‌تمامی شیرین کند.

هر مهاجرتی، اگر با این قید همراه باشد که دیگر بازگشتی در کار نیست، مثل زخمی است که آهسته و پیوسته روح را می‌خورد.

به قول شیرکوی بزرگ:
مگر چه می‌خواهم از وطن؟
جز لقمه‌ای نان و خیالی آسوده.
چه می‌خواهم؟
جز تکه‌ای آفتاب و
بارانی که آهسته بیارد،
جز پنجره‌ای که
رو به عشق و آزادی گشوده شود،
مگر چه خواستم از وطن
که از من دریغش کردند.
آه ای میهن مغموم
وطن از پا افتاده
بدرود
بدرود...



مصاحبه‌ای پیرامون مهاجرت با آقای دکتر مقصود فراستخواه

در ابتدا مراد خود را از مهاجرت به دست دهید و سپس درباره‌ی واژگان جایگزینی که در سال‌های اخیر متداول شده است، مانند تبعید، فرار و...، نظر تان را بگویید.

مسئله‌ی مهم در اینجا، تعلق سرزمینی (place attachment) است؛ یعنی مهم، این است که نخبگان در یک سرزمین یا حوزه‌ی سرزمینی، تعلق سرزمینی داشته باشند. وقتی تعلق سرزمینی دارید، نوعی دل‌بندی به این مکان، به این فرهنگ و سرزمین دارید. البته سرزمین فقط مکان خالی نیست؛ باید حس تعلق به یک دولت - ملت در کار باشد. مهم، این است که سرمایه‌های انسانی این سرزمین، نخبگان و جوانان، به بودن در این فضای مکانی و سرزمینی دل‌بندی داشته باشند. وقتی مشکلاتی به وجود می‌آید، این دل‌بندی به مکان، یعنی تعلق سرزمینی، بحث‌انگیز می‌شود. نسل‌ها و مردمانی، گرفتار یک پارادوکس می‌شوند که از یک سو، به این آب و خاک و فرهنگ و حافظه‌ی تاریخی و سرزمین و ملت-دولت تعلق دارند؛ از سویی دیگر اما مشکلاتی مانع زیستن‌شان در اینجا می‌شود. این مشکلات می‌تواند شخصی باشد، یا اجتماعی، یا انواع و اقسام مشکلات دیگر، از مقیاس خرد تا میانی و کلان. اینجا است که مسئله‌ی ضرورت مهاجرت به میان می‌آید و آغاز بحث‌انگیز شدن این تعلق سرزمینی، احساس غربت است. احساس می‌کنند که اینجا نمی‌توانند افقی داشته باشند؛ اینجا نمی‌توانند رؤیایی داشته باشند و نمی‌توانند آمال و آرزوهایشان را دنبال کنند. مشکلاتی احساس می‌کنند و مسئله‌ی مهاجرت شکل می‌گیرد. مثلاً با خود می‌گویند: «من جایی غریب هستم که نتوانم افقی داشته باشم، نتوانم موفق شوم، و نتوانم اهداف و رؤیا و آرزویی داشته باشم». بدین ترتیب، شما ترجیح می‌دهید به جای این که تعلق تان به یک «مکان» باشد، به یک افق و چشم‌انداز تعلق یابید. در نتیجه، جوانان و دانشجویان و مغزها و سرمایه‌های انسانی یک جامعه، شروع می‌کنند به مهاجرت، با این دیدگاه که آن جایی که

می‌خواهند بروند، افق روشن‌تری برای آینده و بهره‌وری و شکوفایی آن‌ها دارد. احساس می‌کنند که آن‌جا خوداثربخشی بالایی دارند و خودشان را بهتر می‌توانند بیان نمایند. احساس خود بودن (self) و خودبودگی می‌کنند.

ببینید؛ حرکت مغزها ممکن است چند حالت داشته باشد. حالت مناسب، این است که به جای فرار مغزها (brain drain)، چرخش مغزها (brain circulation) باشد. یک نخه می‌گوید من می‌روم یک دوره تحصیل می‌کنم و برمی‌گردم؛ یا یک فرصت مطالعاتی می‌روم و برمی‌گردم؛ یک سفر نسبتاً طولانی می‌روم برمی‌گردم؛ یا یک دوره‌ای از درس‌ها و کار و فعالیت‌ها را جای دیگری انجام می‌دهم و برمی‌گردم. بلیط‌ها یک‌طرفه نیست؛ دوطرفه است. این همان مدلی است که ابن‌سینا، ابوریحان، ناصرخسرو و سعدی داشتند. حالت دوم مناسب از حرکت مغزها، این است که این‌ها بروند در خارج، ولی برای سرزمین‌شان ارزش افزوده ایجاد کنند، معنا تولید کنند، خلق اثر کنند، تولید ثروت و معنا و فرهنگ و اعتبار کنند. این همان است که به آن، دیاسپورای ایرانی می‌گوییم. همان‌طور که دیاسپورای چینی داریم: چینی‌هایی که همه جای دنیا پراکنده شدند؛ ولی هویت چینی هستند که به یک فرهنگ چینی تعلق دارند. و برای سرزمین‌شان سرمایه‌ی بزرگی به شمار می‌آیند. چنانچه بخواهیم برای این مورد در تاریخ خودمان نمونه‌ای ذکر کنیم، «مولوی» است. ببینید، مولوی در دوره‌ی مغول از بلخ خراسان بلند شد. با سن کم او، خانواده‌اش وی را برداشتند و بردند به سمت قونیه و قلمرو سلاجقه‌ی روم، که ترکیه‌ی امروز می‌شود. مولوی آنجا شکوفا شده؛ ولی به هر حال، به تاریخ ما تعلق دارد. همان‌طور که می‌بینیم، مثنوی دست ماست، شمس دست ماست و ما آن‌ها را می‌خوانیم و استفاده می‌کنیم.

بنابراین

فرار مغزها بدخیم و مشکل بزرگی است و حالت مرضی و آسیب‌شناختی دارد؛ اما چرخش مغزها و رفتن مغزها و ایجاد ارزش افزوده برای کشورشان اصلاً بد نیست.

شرایط بد ساختارهای کشور است که متأسفانه این چرخش را به فرار بدل می‌کند. بلیط‌ها یک‌طرفه می‌شود و آن‌ها که می‌روند، دیگر بر نمی‌گردند.

می‌بینند اگر برگردند، با انواع و اقسام مشکلات امنیتی مواجه می‌شوند و امکان شکوفایی، آرامش خاطر و سبک زندگی مورد نظرشان را نخواهند داشت. لذا دیگر بر نمی‌گردند. ما کسانی را به چشم دیدیم که بعد از مهاجرت برگشته بودند؛ ولی نتوانستند دوام بیاورند. و هر چه مقاومت کردند و تلاش کردند که در وطن‌شان بمانند، اقامت میسر نشد و «مهاجرت دوم» را انجام دادند. بدین ترتیب، تا اینجا یک وضعیتی منفی (فرار مغزها) را عرض کردم و دو وضعیت خوب را گفتم؛ یعنی چرخش مغزها و نیز مهاجرت‌هایی که برای کشور ارزش افزوده ایجاد می‌کند. حالت چهارم هم، که باز بسیار نگران‌کننده است، این است که انسان در بیرون نتواند یا نخواهد مهاجرت کند؛ ولی به درون مهاجرت کند. ما نمونه‌ی حافظ را داریم که نمی‌تواند مهاجرت کند؛ اما این حافظ، که نتوانست مهاجرت کند، در کشور خود، به خرابات مهاجرت کرد و گفت: «مقام هستی ما گوشه‌ی خرابات است». گفت: «گر ز مسجد به خرابات شدم، خرده مگیر؛ مجلس وعظ دراز است و زمان خواهد شد». حافظ گلایه دارد؛ یک نارضایتی جدی دارد و می‌گوید: «خیز تا خرقة‌ی صوفی به خرابات بریم». یا این که می‌گوید: «قسمت، حوالتم به خرابات می‌کند؛ هر چند کاین چنین شدم و آن چنان شدم». این که می‌گوید این چنین شدم و آن چنان شدم، نشان می‌دهد که حافظ مشکل داشته و بالا و پایین شده. در نتیجه، خیلی از نخبگان، دانشمندان، محققان، فعالان فرهنگی و اجتماعی و ان‌جی‌اویی‌ها را داریم که در وطن خویش غریبند.

پس اصل رفت و آمد و مهاجرت، نه تنها بد نیست، اتفاقاً خوب هم هست.

تمدن ایرانی اساساً یک ویژگی دارد و آن، این است که همیشه در تبادل با دنیا شکوفا شده.

ملاحظه فرمایید! به من نشان دهید یک دوره‌ای از تاریخ ایران را در طول تاریخ، که جامعه و دولت ایرانی، منزوی شده و به لاک خودش رفته و محیط جهانی را برای خودش تابو و تهدید تلقی کرده، و در عین حال، توانسته در آن دوره، شکوفایی تمدنی درخشانی داشته باشد. هر زمان که تمدن و فرهنگ ایرانی رونق و فزونگی یافته و شکوفا شده، زمانی بوده که ایرانی‌ها با دنیا هم‌جوشی داشتند؛ تبادل و دادوستد اجتماعی و فرهنگی و مادی و معنوی و علمی و هنری و معنوی داشتند و از ترکیب فرهنگ‌های جهانی متنوع با فرهنگ خودشان، و از ترکیب دستاوردهای مختلف بشر با تمدن ایرانی، توانسته‌اند یک تلفیق و سنتز خوبی به وجود آورند که رنگین‌کمانی از فرهنگ ایرانی باشد. ما اصلاً نمی‌توانیم تمدن ایرانی را در انزوا داشته باشیم. باید درها را بگشاییم. اگر سیاست‌های ما دنیا را برای خودش به محیط تهدید بدل کند، و چنان فرض شود که گویی همه جای دنیا دشمنان ما هستند، در این حالت، ما نمی‌توانیم تمدن خود را شکوفا کنیم (اکنون بخش مهمی از دنیا، مانند اروپا و آمریکا، محیطی شده که متأسفانه با ایشان دائماً تنش و سوءتفاهم داریم و اصلاً نمی‌توانیم ارتباطات اقتصادی و فرهنگی و اجتماعی و سیاسی و تعامل‌های بسیار خلاقانه داشته باشیم). واقعاً غم‌انگیز است که از ما نخبگانمان استفاده نمی‌کنیم و درویشی می‌شویم که بر سر گنج‌نشسته‌ایم و این، یک زوال و نگون‌بختی است و مسئله‌ی بسیار خطرناکی است که باید به آن توجه کنیم.

در چند جا از صحبت‌تان به نخبگان و مهاجرت آن‌ها اشاره کردید. سؤال بعدی من این است که از دیدگاه شما نخبه کیست؟ آیا این موضوع آن قدر حادّ و بحرانی است یا همان تبادل فرهنگی است و بحث تمدنی‌ای که شما بیان کردید؟ (در صحبت‌ها گفتید که مهاجرت نخبگان موضوع حادّی نیست؛ اما در سال‌های اخیر این موضوع را به صورت خیلی حادّ تعریف کرده‌اند؛ مثلاً می‌گویند سالانه ۱۵۰ هزار نفر از نخبگان مهاجرت می‌کنند)

از نظر من، این امر بحرانی است. متأسفانه ما در وضعیتی هستیم که بحران‌هایمان تولیدمثل و زاد و ولد می‌کنند. از هم‌دیگر ارتزاق می‌کنند. گاهی بدن دچار یک بیماری می‌شود که خود مرض از دارو هم ارتزاق می‌کند. الان یکی از بحران‌های ما همین مهاجرت است. ایران جزء پنج کشور نخست دنیا است از نظر داشتن بیشترین پناهندگان در خارج. سوریه اوّل است. افغانستان سوم است. البته آمار افغانستان مربوط به پیش از شرایط جدید آن است. ما جزء ۱۲ کشوری هستیم که مردمش به خاطر برخی مشکلات جابه‌جا می‌شوند. اگر به گزارش ۲۰۲۰ world migration report مراجعه کنید، آنجا این را می‌بینید. بنا به مطالعاتی که در ایران انجام شده، تمایل مهاجرتی جوانان ما تا ۴۰، ۵۰ درصد می‌رسد. البته ما پیمایش‌هایی انجام دادیم که در یک دانشگاه این تمایل تا ۸۰ درصد هم بوده است. در مجموع، در جوان‌های تحصیل کرده، در رده‌های مختلف تمایل مهاجرتی وجود دارد. در ایلام، دره‌شهر، روستایی است که بیست و چند هزار جمعیت دارد. یک روستاست و ۱۱۵ نفر از پسران این روستا در خارج هستند که تمایل بالای مهاجرت را در جوانان ما نشان می‌دهد. سنّ مهاجرت گاهی تا ۱۴ یا ۱۵ سال هم می‌رسد. این دیگر مهاجرت نخبگان نیست؛ بلکه این پدیده، یک مهاجرت توده‌ای، و خانوادگی است. مهاجرت بچه‌هاست. در کشور خانواده‌هایی هستند که فرزندان دبیرستانی خود را به مؤسّساتی می‌سپارند تا زبان ایتالیایی یا آلمانی بیاموزند. الان دیگر فقط زبان انگلیسی آموخته نمی‌شود و مؤسّساتی را می‌بینیم که ۱۰ زبان خارجی آموزش می‌دهند؛ آن هم نه برای کسانی که مهاجرت تحصیلی و یا مسافرت تجاری دارند؛ بلکه بچه‌ها در این مؤسّسات به یاد گرفتن زبان مشغول‌اند. پدر و مادر مستأجر هستند؛ ولی خرج می‌کنند و

فرزندشان را به کلاس زبان ایتالیایی می‌فرستند؛ چون در ایتالیا توانسته‌اند فرصتی برای آینده‌ی فرزندشان پیدا کنند. به نظر من، این سیل مهاجرت از حالت سونامی گذشته و به یک فاجعه تبدیل شده است. جوان ایرانی، از

سر اجبار، پیشنهاد شغل یک کافه را در ایرلند دست‌وپا می‌کند که به آنجا برود و کافی‌شاپ بزند. یک مهندس نفت در پایین میدان انقلاب قهوه‌خانه یا لباس‌فروشی می‌زند. به هر حال، یک مشکلاتی به وجود آمده و در راستای آن، مهاجرت به یک بحران ملی تبدیل می‌شود و می‌تواند برای آینده‌ی ایران ویرانگر باشد و وضعی را پدید آورد که ما در آینده نتوانیم از فرهنگ، آب، خاک و سرزمینمان پاسداری کنیم. مهاجرت، مسئله‌ی کوچکی نیست. ما به مبالغه‌ها کاری نداریم؛ ولی نشانه‌ها و داده‌هایی داریم که سیر صعودی مهاجرت‌ها را نشان می‌دهد و حاصل داده‌های میدانی و گزارش‌های رسمی است.

یک چیز هم که واقعاً جای غصه دارد، این است که ما نه تنها مهاجر فرست شدیم، بلکه در مهاجرپذیری نخبگان هم مشکل داریم. مثلاً جذب دانشجوی بین‌الملل روش خوبی برای جذب نخبگان خارج است. در دنیا ۲۰ کشور بیشترین میزان جذب دانشجویان بین‌الملل را دارند که از بین آن‌ها ۶ کشور در منطقه‌ی ما هستند. روسیه، چین، ترکیه، مالزی، عربستان، کره‌ی جنوبی و امارات متّحده‌ی عربی. الان دانشجویان تاجیکستان، ارمنستان، قزاقستان و... در ترکیه درس می‌خوانند. این‌ها چرا به ایران نیایند؟ ما با تاجیکستان زبان مشترک داریم. حتی دانشجوی پاکستانی هم به ایران نمی‌آید؛ با آن جمعیت فارسی‌زبان و شیعه در پاکستان. توجه بفرمایید که ما بیش از سه‌برابر ترکیه دانشگاه داریم؛ اما یک‌پنجم ترکیه دانشجوی خارجی نداریم. این، علی دارد. یکی هم این است که ما در هیچ دانشگاهی آموزش به زبان انگلیسی نداریم و علاوه بر این، زندگی در کشور مشکلاتی دارد و مطلوبیت خود را برای دانشجوی خارجی از دست داده و صرفاً برخی دانشجویان را از کشورهای خاص، به دلایل سیاسی، می‌پذیریم.

برگردیم به مراد شما از «نخبه».

من نخبه را «سرمایه‌ی انسانی» می‌دانم. سرمایه‌ی انسانی، مهم‌تر از سرمایه‌های دیگر، مثل نفت و اورانیوم، است. با نفرین نفت، که طی چند دهه گرفتار آن بودیم، آشنا هستید. این‌ها هیچ‌کدام سرمایه‌های تجدیدپذیر نیستند. اگر قرار باشد ما در دنیا بایستیم و بگوییم که یک سرمایه‌ی درست‌وحسابی داریم، آن، سرمایه‌ی انسانی است. سرمایه‌های آموزش‌پذیری که می‌توانند با آموزش، سرمایه‌هایی با کیفیت بالا باشند. نخبگان، سرمایه‌های انسانی برجسته‌ای هستند که قابلیت‌های هیجانی، شناختی، ارتباطی، انسانی، اجتماعی و کارآفرینی خودشان را توسعه می‌دهند. من نخبه را تنها در «شناخت» نمی‌بینم. نخبه کسی است که «هیجان»های خلاق‌ی دارد. داشتن دانش، مهارت، توانایی و سایر شایستگی‌ها، مثل تحمل ابهام، تفکر انتقادی، ریسک‌پذیری، فهم فرهنگی، سازگاری خلاق با اوضاع و... از ویژگی‌های نخبه است. تحقیقات نشان می‌دهد که سهم نیروی انسانی تحصیل کرده ۷۰٪ ارزش GDP را به خود اختصاص می‌دهد. پس ما نخبه‌های خوبی داریم. مشکل کشور ما، این است که سیستم نمی‌تواند با نخبگان خودش ارتباط برقرار کند. سیستم با نخبگان آشنا نیست و اصولاً نمی‌تواند تفکر و احساسات نخبه را تحمل کند و حتی نمی‌تواند آن‌ها را بفهمد. سیستم با زیست‌جهان جامعه و خصوصاً با زیست‌جهان نخبگان آن بیگانه است و حتی گاهی مداخله می‌کند. تعریف‌هایی ایدئولوژیک از نخبه ارائه می‌دهد. در حالی که نخبه تعریف مشخصی دارد. مشکل کشور ما، این است که ساختارها نمی‌توانند نخبگان را نگه دارند و برایشان انگیزه ایجاد کنند. نمی‌توانند مشارکت ایشان را جلب، و احساس راحتی و تعلق سرزمینی را برایشان ایجاد کنند. سیستم باید به نخبگان خود اهمیت دهد و نازشان را بکشد. این‌طور نباشد که این سخن حافظ مصداق داشته باشد: «فلک به مردم نادان دهد زمام مراد؛ تو اهل دانش و فضلی، همین گناهت بس». پوپولیسم یکی از مهم‌ترین عوامل نخبه‌ستیز در کشور ماست. عوام‌بازار فرهنگ و سیاست، نخبه‌ها را اذیت می‌کند و آن‌ها را می‌راند. ما یک موج پوپولیسم در دهه‌ی ۸۰ داشتیم که با آن آشنا هستید و از دل آن، طی دو دوره، دولتی درآمد که بر امواج پوپولیستی سوار شد و چه‌ها که با فرهنگ و اقتصاد

این کشور نکرد. متأسفانه اکنون هم موج تازه‌ای از پوپولیسم شکل گرفته که بسیار هم مخرب است و من واقعاً خیلی نگرانم که این پوپولیسم دوباره نخبگان را ما را فراری دهد، که می‌دهد و منشأ بسیاری از مشکلات اقتصادی، اجتماعی، توسعه‌ای، فرهنگی، سیاسی، اندیشه‌ای، سرزمینی، هنری و... می‌شود.

شما به مشکلات و معضلات مهاجرت اشاره کردید. گاهی گفته می‌شود که به دلیل مهاجرت، رفته‌رفته به فقر ژنتیکی در نسل آینده دچار خواهیم شد یا موتور محرک هر جامعه، ۱۰ تا ۱۵٪ از جامعه هستند که قشر متوسط محسوب می‌شوند و برخی از آن‌ها نخبگان، یا به قول شما: نخبگان معمولی، هستند که مهاجرت آن‌ها، در درازمدت، توسعه‌ی کشور را دچار مشکل خواهد کرد. به نظر شما، این نظرات اغراق شده است یا واقعی؟ و تأثیر این مسئله در امر توسعه چگونه خواهد بود؟

بله، فرار مغزها می‌تواند ذخیره‌ی ژنتیک و ذخیره‌های شناختی، هیجانی، ارتباطی، هنری و اندیشه‌ای یک جامعه را کم کند. چرا؟ چون وقتی نخبه‌ای از اینجا می‌رود، به نحوی ارتباطاتش هم کم می‌شود. مثلاً فردی نخبه، صاحب فکر و هنر و دانش و خلاقیت و کارآفرین، وقتی از اینجا می‌رود، آن ارتباطاتی هم که داشت (در محله، خانواده، جامع، سازمان شغلی، دادوستدها و...) کم می‌شود یا از بین می‌رود. بالطبع، وقتی این‌ها مهاجرت می‌کنند و روابطی، تعاملاتی، نقشی و فعالیت‌ی در کشور ندارند، ظرفیت‌های ژنتیکی و قابلیت‌های هوشی، دانشی، بیانی، ارتباطی، انسانی، خلاقیتی و فکری‌شان را هم با خود می‌برند. به تدریج، زاد و ولدشان در جایی بیرون از کشور اتفاق می‌افتد؛ بچه‌هایشان با مسیر دیگری از زبان، تعلیم و تربیت، ارتباطات، شغلی و دادوستدها آشنا می‌شوند و به نوعی منشأ کاهش ذخیره‌ی ژنتیکی جامعه می‌شود. تحقیقاتی در این زمینه صورت گرفته است که مثلاً به دلیل حجم بالای مهاجرت، خطر ترقیق و آب‌رفتن مغزهای ایرانی (Brain Dilution) کشور را تهدید می‌کند. در سال‌های اخیر، مقداری از میانگین IQ جامعه‌ی ایرانی کاهش پیدا کرده است. البته می‌شود در روش تحقیق و نتایج تحقیقات چون و چرا کرد؛ اما اصل قضیه را نمی‌شود انکار کرد و مشکل بزرگی است که باید به آن توجه داشت.



انسان، مهاجرت و «پرتاب‌شدگی مضاعف»

* احسان ابراهیمی
پژوهشگر فلسفه

۱- مارتین هایدگر، به عنوان فیلسوفی که از موضوعی پدیدارشناسیک به «وجود» نظر می‌کرد، درباره‌ی نسبت کلان و کلی انسان و جهان به موضوعی باور داشت عبارت از «پرتاب‌شدگی» (به آلمانی: Geworfenheit؛ به انگلیسی: Thrownness). در این تلقی، انسان به این جهان پرتاب شده است و این پرتاب‌شدگی موقتی/اجباری است و انسان، تنها فرصتی که دارد، میان این دو «نیستی» است. یک نیستی پیش از تولد، و یک نیستی پس از مرگ. انسان و، به تعبیر وی، دازاین، تنها زمانی می‌تواند زیست اصیل داشته باشد که از فرصت زندگی در این جهان برای محقق کردن فرصت‌ها و ظرفیت‌های وجودی خود نهایت استفاده را ببرد:

«درافتادگی، تنها در جهان بودن را از حیث اگزیزستانسیل متعین نمی‌کند؛ همزمان گرداب پرتاب پرتاب‌شدگی و خصیصه‌ی حرکت آن را نیز که می‌تواند در حالت‌یافتگی دازاین، خود را بر او تحمیل کند، عیان می‌سازد. پرتاب‌شدگی نه تنها یک «امر واقع که تمام شده باشد» نیست، بل یک «امر واقع» در خود فرو بسته نیز نیست. واقع‌شدگی دازاین، چنان است که مادام که دازاین، آنی است که هست، در پرتاب می‌ماند و چرخان به درون گرداب ناصالت همگنان فروکشیده می‌شود. پرتاب‌شدگی، که در آن، واقع‌شدگی، به لحاظ پدیدارین، خود را در معرض دیدار می‌نهد، متعلق است به دازاین، که در هستی خود، هم هستی خود دارد» (هستی و زمان، هایدگر، جمادی، ص ۴۲۶). بنا به این فراز از کتاب، هایدگر، «پرتاب‌شدگی» را امری یک‌باره و تمام‌شده نمی‌داند؛ بل همواره در جریان است و در بنیان وجود آدمی جاری و ساری است.

یکی دیگر از سویه‌های پرتاب‌شدگی برای هایدگر، بی‌عنایتی و بی‌اهمیتی رنج و درد انسان برای جهان است. به دیگر سخن، جهانی که در آنیم، نسبت به درد و رنج آدمی، بی‌عنایت است و برایش علی‌السویه است آنچه بر ما انسان‌ها می‌رود. این بی‌عنایتی و بی‌اهمیتی، ریشه در همان پرتاب‌شدگی انسان دارد که گویی جزئی از ملزومات این عالم نبوده‌ایم.

میلیون‌ها انسان از ابتدای آفرینش یا هر چه نامش را بنامیم، بر روی این جهان آمده‌اند و انواع جنگ، بیماری، خودکشی، فقر و... انسان‌ها را به کام رنج و نهایتاً مرگ کشانده؛ اما جهان به راه خویش ادامه داده و هم‌چنان ادامه خواهد داد. این‌ها نشان می‌دهد، انسان در این جهان از حیث رنج‌کشیدن، تنها، و جهان نسبت به درد و رنج وی خنثی است.

۲- اگر مفهوم «پرتاب‌شدگی» را توانسته باشم مبتنی بر نظام فکری هایدگر توضیح مختصری داده باشم، می‌توانم ادعا کنم انسانی که «مهاجرت» می‌کند، دچار «پرتاب‌شدگی مضاعف» می‌شود (تفاوتی ندارد این مهاجرت بنا به چه علل و عواملی رخ داده است و چه آثار و نتایج اقتصادی و جامعه‌شناختی‌ای دارد. تمرکز بحث در این مختصر، اثرات و تأثیرات فلسفی/وجودشناسیک مهاجرت است). مدّعی من این است که کسی که مهاجرت می‌کند، دچار یا حامل تجربه‌ی مضاعف یا مجدد پرتاب‌شدگی است. فرد مهاجر، از خانه و کاشانه‌ی خود، از محیطی که همگان به زبان مادری وی سخن می‌گویند، از دوستان و تمام خاطرات دوران کودکی و جوانی‌اش و شبکه‌ی ارتباطات اجتماعی که سال‌ها برای ایجاد و تداومش تلاش کرده، دست می‌کشد و به محیطی وارد می‌شود (بگوییم: پرتاب می‌شود) که باید از نو و از ابتدا، زبان جدیدی را بیاموزد، به نحوی که بتواند نیازهای روزمره‌ی خود را پوشش دهد؛ به دانشگاه یا کالج برود تا بتواند در فضای جدید، کاری پیدا کند؛ تمام مدارک شناسایی و هویتی خود را از نو تهیه کند؛ دوستان و اطرافیان جدیدی را برای خود پیدا کند و بر اساس فرهنگ و اقتصاد جامعه‌ی میزبان با این شبکه‌ی اجتماعی، مراوده داشته باشد؛ اعیاد و تعطیلات جدیدی را تجربه کند و نسبت خود را با محیط جدید، بازتعریف نماید؛ ممکن است با سویه‌هایی از نژادپرستی و خارجی‌ستیزی، چه پنهان و چه آشکار، دست‌وپنجه نرم کند؛ باید بتواند قوانین جامعه‌ی جدید را تا حدّ متوسطی بیاموزد تا خود را دچار دردسرهای قانونی و حقوقی نکند؛ و... همه‌ی این تقلاها و کوشش‌های فرد مهاجر، که باید تنها و منفرد با آن‌ها روبه‌رو شود، او را چونان انسانی می‌کند که گویی داخل یک اقیانوس پرموج «پرتاب» شده است و باید تلاش کند در امواج خروشان اقیانوس، به ساحل امن و آرامش برسد.

در تمام این مراحل طولانی مهاجرت، پرسش بنیادین «من اینجا چه می‌کنم؟» گریبان فرد مهاجر را رها نمی‌کند. محاکات خود و تصمیمی که گرفته است و این که چرا امن و راحت خانهای پدری و سرزمین مادری را رها کرده‌ام و خود را در گرداب تند جامعه‌ی جدید، حیران و سرگردان کرده‌ام، اصلی‌ترین تجربه‌ی وجودی هر فرد مهاجرست؛ خواه با ثروت و دانشی عظیم و خودخواسته مهاجرت کرده باشد، خواه از اجبار و بنا به شرایط اضطرار.

۳- اثرات وجودی و اگزیزستانسیل این همه تلاش و تقلا برای بقای مطلوب در شرایط جدید، خواه مثبت باشند، خواه منفی، امریست که در کمتر آمایش و تحقیق آماری‌ای بازتاب پیدا می‌کند. این که انسان مهاجر با چه توانی و با صرف چه هزینه‌ی وجودی‌ای می‌تواند، یا کمینه تلاش می‌کند، با بازتعریف خود، در محیطی جدید دوام بیاورد، اگرچه شخصی، فردی، پنهان و مستتر است، اما راهکارهایی برای تجربه‌آموزی در آن وجود دارد. خواندن رمان‌ها و داستان انسان‌هایی که سرنوشت مشابهی داشته‌اند و تجارب خود را از مهاجرت در کتاب خاطرات یا زندگی‌نامه‌شان بیان کرده‌اند، یکی از بهترین راه‌ها برای آشنایی با این تجارب اگزیزستانسیل است. از دیگر راهکارها برای کم کردن اثرات منفی پدیده‌ی مهاجرت بر وجود و اگزیزستانس فرد، می‌توان به این امور اشاره کرد: زیست چندفرهنگی و چندمنبعی را پیشه-کردن؛ ذهن و روان را برای پذیرش تجارب و فضاهای جدید آماده و پذیرا کردن؛ به سختی‌ها و مصائب حیات نگاه گذران داشتن؛ نگاه «طولی» به فرهنگ‌ها و جوامع را رها کردن؛ و از مقایسه‌ی شرایط موجود فعلی با شرایط مطلوب پیشین دست کشیدن. با این تدابیر می‌توان ضربات مهاجرت را مهار یا کمینه کرد و اجازه نداد که سختی‌های بزرگ‌ترین تصمیم هر فرد در زندگی، او را با پرسش‌ها و بحران‌های وجودشناسیک روبه‌رو سازد.

۴- در سنت ایرانی/اسلامی ما، حافظ شیرازی درباره‌ی مسافرت و مهاجرت دو نظریه‌ی کلی و ظاهراً متفاوت دارد. در یک نظر می‌گوید:

تا دل هرزه‌گرد من رفت به چین زلف او زان سفر دراز خود عزم وطن نمی‌کند

در این برداشت، مهاجرت برای حافظ حاوی برکت دیدار یار است. این دیدار چنان شیرین است که عزم بازگشت را برای مسافر و مهاجر بلاوجه می‌کند و فرد می‌خواهد که در مقصد جدید ماندگار شود.

اما در بیتی دیگر از غزلی دیگر چنین می‌گوید:

به یاد یار و دیار آنچنان بگریم زار که از جهان ره و رسم سفر براندازم

درین نظر، دوری از یار و دیار، غیرقابل تحمل است و تا آنجا که شدنی است، فرد نباید به یار و دیارش پشت کند و آن‌ها را ترک نماید. این دو بیت اگرچه در ظاهر مخالف هم‌اند، اما نکته‌ی کانونی مشترک میانشان، عنصر و مؤلفه‌ی «یار» است. بنا به دیدگاه حافظ، اگر رسیدن به یار مستلزم مهاجرت و مسافرت است، باید چنین کرد و ترک خانه و کاشانه گفت. اگر هم بودن با یار مستلزم ماندن در مکانی است که در آن سکونت داریم، سفر نباید کرد و کار نادرستی است. مهاجرت و مسافرت برای حافظ، حسن و قبح ذاتی ندارد و تابعی است از دوری و نزدیکی به محبوب و یار.

خلاصه آن که مهاجرت، بنیاد و بنیاد تمدن و تاریخ بشر بر روی کره‌ی خاکی است و تمام تمدن‌ها در درازنای تاریخ مضبوط بشر، ماحصل و نتیجه‌ی مهاجرت مردمی از یک نقطه به دیگر نقطه بوده است. ازین‌رو، مهاجرت امریست گریزناپذیر و توقف‌ناپذیر. پرداختن به سویه‌های فردی و وجودی این تصمیم برای هر فرد مهاجر، از جمله‌ی راه‌هایی برای کاستن از اثرات منفی و افزودن بر نتایج مثبت و آرامش-بخش آن است.

مهاجرت

* آرزو بریدفاتی

امروزه شاید بتوان گفت که مهاجرت در مقایسه با چند سال گذشته معنایی بسیار متفاوت تر دارد. همان طور که گسترش هر پدیده‌ای چشم انسان را به ابعاد جدیدتری از آن باز می‌کند، امروزه مهاجرت نیز می‌تواند برای هر فرد معنای منحصر به فرد خود را داشته باشد. نوعی منحصر به فرد در معنا و در عین حال، نوعی اشتراک: فاصله! فاصله‌ای که در نگاه اول، ابتدا با واحدهای ریاضی قابل اندازه‌گیری است؛ ولی آنچه را که فرد مهاجر تجربه می‌کند، با هیچ واحدی نمی‌توان سنجید. جدایی از سرزمین، خانواده، زبان، فرهنگ و گاهی جدایی از خود در امید یافتن چیزی دیگر، جایی شبیه‌تر به ما. مهاجرت فرصتی است برای رویارویی با خود، جدا شدن از هر آنچه که محیط، ناخودآگاه، در قالب «خود» به ما عرضه کرده، و فرصتی برای تمیز دادن آنچه از خود ماست و آنچه که گمان می‌کردیم از ماست.

در این میان، زبان مادری جزء اولین فاکتورهایی است که در کشور جدید جای خود را به زبان خارجی می‌دهد. اولین کلید برقراری ارتباط، و عاملی مهم و تأثیرگذار از بدو ورود، که راه ورود به جامعه از آن می‌گذرد.

عدم تسلط کافی به زبان کشور مقصد در عده‌ای باعث به وجود آمدن احساسی می‌شود که در زبان‌شناسی اجتماعی به آن «ناامنی زبانی» می‌گویند:

هنگامی که فرد به خاطر ضعف زبانی قادر به انجام دادن کارهای ساده‌ای همچون خواندن قبوض، گرفتن قرار ملاقات با پزشک، فهمیدن ساعات کاری بانک و غیره نیست. این ناامنی زبانی می‌تواند

به‌مرور مانع از ادغام‌شدن او در جامعه شود؛ چرا که فرد نمی‌تواند خود را جزئی از آن بداند و در اشتراکات فرهنگی آن‌ها سهیم باشد.

زبان هم‌چنین ابزاری است برای شناخت و ورود به زندگی فرهنگی کشور

مقصد. اگر فرهنگ را به عنوان مجموعه‌ای از باورها، ارزش‌ها، اخلاق‌ها و آداب مشترک میان اعضای یک جامعه در نظر بگیریم و آن را نقطه‌ی اشتراکی-ارتباطی میان اعضاء بدانیم، فرد مهاجر برای پذیرفته‌شدن در جامعه‌ی جدید نه تنها احتیاج به یادگیری زبان جدید دارد، بلکه می‌بایست برای برقراری ارتباط پایدار با افراد جامعه، با فرهنگ آن‌ها نیز خو بگیرد. طبق مدل جان ویدداپ‌بری^۱، که روان‌شناسی شناخته‌شده در حوزه‌ی تأثیرات زیست-محیطی و فرهنگی بر رفتار و سازگاری مهاجران و مردم بومی پس از تماس بینا فرهنگی است، فرآیند هم-فرهنگ‌سازی^۲ در کشور مقصد به این معنا نیست که فرد مهاجر اعتقادات و ارزش‌های کشور خود را کنار بگذارد؛ بلکه حفظ ارزش‌ها و فرهنگ فرد در بُعدی مستقل مطرح می‌شود. در مدل بری، این دو بُعد با یک‌دیگر تلاقی می‌کنند و چهار دسته هم‌فرهنگ‌سازی را به وجود می‌آورند:

شبیه‌سازی^۳، که شامل جذب فرهنگ جدید و حذف فرهنگ کشور مبدأ است.

جداسازی^۴، که شامل حفظ فرهنگ خود و ردّ فرهنگ کشور جدید است.

ادغام‌شدن^۵، که به معنی حفظ فرهنگ خود و پذیرفتن فرهنگ کشور مقصد می‌باشد.

کناره‌گیری^۶، که به معنی پس‌زدن فرهنگ کشور مبدأ و هم‌چنین کشور مقصد می‌باشد.

بر اساس این دسته‌بندی، ادغام‌شدن، که در آن، فرد با حفظ ارزش‌های خود، ارزش‌های کشور میزبان را نیز به رسمیت می‌شناسد و از آن‌ها تبعیت می‌کند، مناسب‌ترین راه برای فرد مهاجر به منظور ورود به جامعه‌ی جدید است. لازم به ذکر است که ادغام‌شدن نه تنها در عرصه‌ی اجتماعی امری مهم به حساب می‌آید، بلکه در زندگی حرفه‌ای و سیاسی فرد نیز تأثیر به‌سزایی دارد. همان‌طور

1. John W. Berry

2. Acculturation

3. Assimilation

4. Separation

5. Integration

6. Marginalization

که کناره‌گیری از فرهنگ و ارزش‌های خود و فرهنگ و ارزش‌های جامعه‌ی مقصد امری آسیب‌زا برای زندگی فردی و اجتماعی او محسوب می‌شود. بنا بر آنچه مطرح شد، مهاجرت پدیده‌ای پیچیده به شمار می‌رود که مستلزم آمادگی و مواجه‌شدن‌های بعضاً ناگهانی با پدیده‌های بسیار جدید و در مواقعی غیرمنتظره است که توانایی تطابق انسان را با محیط به چالش می‌کشد و ابعاد مختلف زندگی فرد را تحت تأثیر قرار می‌دهد. در نتیجه، بالابردن آگاهی شناختی و مهارت‌های فردی، جهت مواجه‌شدن و عبور از چالش‌های احتمالی، نه تنها به ادامه‌ی مسیر، بلکه به غنای زندگی جدید فرد مهاجر کمک قابل‌توجهی می‌کند.

مهاجرت

* وحید رحیمی
ساکن برزیل

مهاجرت، سفری است که می‌تواند سرآغازی باشد برای هر آنچه امکان‌شده‌اش در سرزمین مادری وجود نداشت. دلایل گوناگونی برای مهاجرت وجود دارد و موضوعی است فراگیر و جهان‌شمول. این سفر اما برای بسیاری با آگاهی و خواست است و در مقابل، برای بسیاری بدون آگاهی و نه از روی تمایل. سفر من البته انگار در بینابین تمام این موارد موجود است. با آگاهی همراه است. با فقر آگاهی، آهنگ جنگ دارد؛ نوای خوش شوق است؛ رنگ بی‌میلی.

سال‌ها بود که سرزمین اصلی خود را جز سلول اسارت نمی‌دیدم. مشکل، زیست در آنجا که برای بار اول نفس کشیدم، نبود و من باوری به تعلق داشتن به آنجا نداشتم.

مدت‌هایی فعل دوست‌داشتن را در مورد مهاجرت کشاکش زندگی‌ام همراه داشتم

و در نهایت، فعل خواستن را با شروع سفر نشانه رفتیم.

حال، پس از گذشت لحظه‌های بسیار، که در هوایی تازه نفس می‌کشم، غریبه دی‌اکسیدکربن پس می‌دهم و اما انگار نفس‌هایم زخمی نمی‌شوند با هوای غریبه‌ای ناآشنا.

مهاجرت می‌تواند هر آنچه را داشتی، بگیرد و هر آنچه را نداشتی، با آن جایگزین کند و همزمان می‌تواند داشته و نداشته‌ات را گرداگرد هم برایت هدیه آورد، و یا بالعکس آن، همه‌ی چیز و ناچیزت را از دست بدهی.

مهاجرت به جهت رؤیای زیست در سرزمین آرزوها، خیانتی است که مهاجر بر خود، به ناروا، روا می‌دارد.

آنچه هست و آنچه نیست، در گرو همه‌ی آنی است که در خود داری؛ پس اگر در خود مهاجرت کنی، در سفر بیرونی نیز امن و امان خواهی بود. اما اگر به‌خودنیامده، بی‌خودآگاه شوی و خرج سفر کنی، سگان کشتی‌ات خواهد شکست و حتی تکه‌های کشتی‌ات نیز به ساحل سرزمین آرزوهایت نخواهد نشست.

هر آنچه در مقام قیاس برآید، نسبت برابری را همراه نخواهد داشت و مبنا بر ساختارهای متفاوت است. تفاوت‌ها در فرهنگ، اقتصاد، اجتماع، سیاست و غیره با نسبت‌های علمی شکل گرفته‌اند و قیاس آن‌ها تنها با در نظر گرفتن آن نسبت‌ها امکان‌پذیر خواهد بود.

مهاجرت حتی با وجود تحقیق و آماده‌سازی خود و همراهان، سفری است ناشناخته.

با وجود حجم عظیمی از اطلاعات در خصوص انواع مهاجرت، بدون شک باید پذیرفت که تمام اطلاعات به صورت کلی کامل و جامع به نظر می‌رسند؛ اما بی‌تعارف باید پذیرفت که اطلاعات عمیق نیستند؛ زیرا مهاجرت برای یکایک افراد تعاریف جداگانه پیدا می‌کند. از این رو، این سفر برای افراد متفاوت با زاویه‌ی دید متفاوت تحقق پیدا می‌کند.

برای برخی به‌دست‌آوردن هر آنچه نداشتند یا در سرزمین اصلی خود غیرقابل‌دسترس بوده است،

حتی با وجود ازدست دادن داشته‌هایشان رؤیایی به نظر می‌رسد. این در صورتی است که بسیاری نه تنها داشته‌های خود را از دست می‌دهند، بلکه نداشته‌های خود را نیز دور از دسترس می‌یابند.

با این وجود، شمار بسیاری نیز هر آنچه را از دست داده‌اند، به دستاوردهای جدید گره می‌زنند و به دنیای عمیقی از رؤیای‌های خود پا می‌گذارند.

روزهای ابتدایی مهاجرت با شوق و لذت از هر آنچه جذاب است، به زیبایی سپری می‌شود؛ اما پس از گذشت زمان، در صورت پذیرفتن سرزمین رؤیایها، به این باور خواهی رسید که هر آنچه در چمدان سفر به همراه خود آوردی، توان به جلو راندن تو را ندارد و برای روزگار رؤیایی باید دو صد چندان تلاش کنی. اینجا نقطه‌ای است که اگر باور توسعه و پیشرفت وجود شما را فراگیرد، بی‌شک، نه تنها رؤیای‌های خود را خواهی ساخت، بلکه به هر آنچه امکان رخ دادن آن را در سرزمین اصلی خود نداشتی، دست خواهی یافت.

مهاجرت؛ سفری که قدم به قدم آن ماجراهای ناشناخته‌ی بسیاری را به همراه دارد. تصمیمی که اگر با آگاهی مناسب همراه گردد، می‌تواند راه را هموارتر نماید؛ اما بی‌شک نیازمند تلاش و انگیزه‌ای چند برابر خواهد بود.

مسیری که می‌تواند آغازی باشد برای به‌دست آوردن رؤیایها و خواست‌های مهاجران، و یا پایانی باشد بر آنچه بود و یا خواست بودن آن در ذهن فرد مهاجر بوده است.

با توجه به تجربه و داستان‌های فردی یا گروهی که از مهاجران به ثبت رسیده، می‌توان دریافت که بهترین اندوخته و دارایی برای آغاز زندگی جدید در کشوری دیگر، تخصص و توانایی مهاجران خواهد بود.

مهاجرت تنها موردی است که تنها به گروه و طبقه‌ی خاصی محدود نمی‌گردد و دلایل گوناگون منجر به اتخاذ چنین تصمیمی می‌شود.

حال اگر جامعه‌ی هدف و مقصد مهاجرت را کشورهای توسعه‌یافته و یا در حال توسعه در نظر بگیریم، با بررسی آمارها مشخص می‌گردد که مهاجران آگاه به‌هیچ‌عنوان از سر درماندگی یا

رؤیایپردازی چمدان‌های خود را برای سفری این چنین ناآشنا آماده نمی‌سازند. با این وجود، تلاش و توانایی، امکان پیشرفت و بهبود شرایط را حتی از نقطه‌ی صفر برای مهاجران امکان‌پذیر می‌سازد. از این رو، می‌توان نوید روزهای بهتر را از دل روزهای سخت داد.